



لفظی. دیگر آنکه اگر ترجمه‌ها ارجح و اهمیتی داشته‌اند از آن غافل نبوده‌ام. فی المثل در مورد ترجمه‌های شادروان قمشه‌ای و پاینده، برآن بوده‌ام که در فارسی سازی ترجمه و شیوا نگاری فضل تقدم دارند. یا با آنکه شخصاً بیش از دو بیست صفحه نقد و نظر به ترجمه استاد عبدالمحمد آیتی نوشته‌ام، ترجمه ایشان را در کل موفق و فصیح و استوار و یکی از فرخنده‌ترین رویدادها در تاریخ ترجمه قرآن شمرده‌ام.

یکی از نکته‌گیرهای مداوم و مکرر ناقد در نقد ترجمه این جانب این است که ملاحظه می‌کنند بنده بعضی تأکیدها را در ترجمه خود به فارسی نیاورده‌ام. چنانکه مثلاً در فقره ۷۳ از نقد خود از اینکه در ترجمه ﴿وَأَنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ آورده‌ام «و تو از فرستادگانی» ایراد گرفته‌اند که «ادوات تأکید هیچ کدام در ترجمه منعکس نشده‌است». ظاهراً حق با ایشان و باطناً حق با من است. بنده به عنوان مترجم حرفه‌ای پس از ترجمه حدوداً بیست کتاب و گذراندن بیش از ۲۵ سال سابقه در امر ترجمه، اقدام به ترجمه قرآن کریم کرده‌ام. یعنی برای خود دلایل و نظریاتی دارم. یکی از آن نظریات زبانشناختی که بر ترجمه این جانب حاکم است این است که نظام تأکیدات زبان عربی با فارسی یا هر زبان دیگری فرق دارد. و ادوات تأکید فراوانی که در زبان عربی و نثر قرآن کریم وجود دارد، معادل و ما بازائی نه در مفردات و واژگان و نه در نحو و بیان فارسی و نه در عادات زبانی فارسی زبانان ندارد. لذا اگر کسی در ترجمه «ان» بگذارد همانا یا هر آینه گویی چیزی نگذاشته‌است. «به درستی» هم چرخی است که در هوا می‌چرخد. پس در مقابل آن عبارات قرآنی صلاح نیست که بگذاریم «و بی گمان/ به راستی/ قطعاً/ بیشک/ همانا/ هر آینه تو از فرستادگانی» زیرا به جای آنکه دقتی معادل دقت متن به خرج داده باشیم، فارسی متعادل و متعارف خودمان را هم خدشه دار کرده‌ایم.

در سراسر قرآن کریم شاید بیش از دو هزار مورد «ف» به کار رفته باشد. ظاهر کردن این «ف» در فارسی به صورت «پس» یکی از مکانیکی‌ترین کارها و ضایع کننده ترجمه و غیر فارسی کننده چهره ترجمه است.

هزار سال طول کشید تا انسان مسلمان ایرانی دریافت که بهترین ترجمه‌ای که می‌توان از قرآن کریم به دست داد ترجمه تحت اللفظی نیست. آری از عهد مرحوم عبدالحسین آیتی و شادروانان قمشه‌ای و پاینده دوره ترجمه تحت اللفظی در ترجمه فارسی سرآمد. و مترجمان دریافتند که باید عبارت را به عبارت و بلکه جمله را به جمله درآورند، و ترجمه کلمه به کلمه

هزاران فساد دارد، از جمله اینکه در بسیاری موارد که بیان کنایی و استعاری است به جای آنکه به بیان کنایی و استعاری معادلی در فارسی ترجمه شود. کلمه به کلمه و تحت اللفظی ترجمه می‌شود.

قدمای ما دهها برابر بیش از ما با قرآن انس داشتند. حتی فارسی نویسی را هم خوب می‌دانستند اما چون صناعت ترجمه و نظریه‌های نهفته در پشت آن را نمی‌دانستند، نمی‌توانستند ترجمه‌سرراستی به دست دهند.

دنباله‌داستان «ف» را بگویم بنده به غریزه‌زبانی خود احساس می‌کردم، کار این «ف» «تفریح» نیست، بلکه به نوعی عطف است و این حس غریزی زبانی را انکار نکردم و در نود و پنج درصد موارد «ف» را به «و» (واو عاطفه) ترجمه کردم. و تأییدش را هم در عمل و هموار شدن ترجمه یافتم و هم در نظر و کتب نحوی که قایل به فاء عاطفه هستند که درست نقش واو عاطفه را دارد.

یکی از مشکلات عظیمی که مترجم از هر زبانی و در هر کتابی، به ویژه در مورد قرآن با آن مواجه است و غالباً از حلّ و رفع آن عاجز است، زدودن بوی ترجمه از ترجمه است. تقریباً صد درصد ترجمه‌های قدیم و بیش از نیمی از ترجمه‌های جدید این بوی شدید ترجمه را با خود دارد. یعنی مترجم نتوانسته است چهره‌نثر قرآن را که راحت و روان است، به چهره‌مشابهی در نثر فارسی که راحت و روان باشد، برگرداند. پس عدول از دقت ماشینی و کامپیوتری همیشه از بی‌اطلاعی و بی‌دقتی مترجم نیست. گاه برای نجات دادن کلیت ترجمه است.

اگر آقای عباس یزدانی با این مهارتی که در نحو عربی و قرآنی دارند قرآن را به فارسی ترجمه کنند در جزئیات موفق و احتمالاً در کلیت و کلیات ناموفق خواهند بود. این داوری را از بعضی ترجمه‌هایی که در نقد ترجمه این جانب از بعضی عبارات قرآنی به دست داده‌اند، پیدا کرده‌ام.

انتظارات نحوی ایشان را تقریباً هیچ ترجمه‌ای از ترجمه‌های جدید قرآن برآورده نساخته است. این گوی و این میدان. ایشان به جای ترجمه این جانب هر ترجمه دیگری را که می‌خواهند بردارند و سوره بقره آن را زیر همین ذره بین نحوی خودشان ببرند و ببینند آیا این دقت‌هایی که بنده نکوده‌ام، دیگران به جای آورده‌اند؟ این مقدمه و مجملی بود در کلیات، حال

به مورد مورد نقد ایشان می پردازیم. تقریباً نیمی از ایرادات ایشان وارد است و رعایت و پیشنهاد ایشان خدشه ای به فارسی نویسی و چهره نثر ترجمه نمی زند، اما نیم دیگر قابل بحث و بازاندیشی است که ذیلاً مطرح می سازم.

۱- [= فقره ۲ در نقد ناقد] بنده ﴿اهدنا الصراط المستقیم﴾ را به (ما را بر راه راست استوار بدار) ترجمه کرده ام. ایشان ایراد گرفته اند که این ترجمه تفسیری است. در اینکه این ترجمه تفسیری است حق با ایشان است. اما بسیار موارد در قرآن هست که از ترجمه تفسیری گزیری نیست، چنانکه خود ناقد محترم هم با همه آگاهی و پرهیزش از این موضوع کراراً در همین نقد مجبور به انجام دادن آن گردیده است. در قرآن مجید بسیار موارد هست که از علم الهی سخن می رود و عباراتی چون علم الله/ ليعلم الله به کار رفته است. ترجمه سرراست این عبارات (چنین و چنان شد و) «خدا دانست» است «و تا خدا بداند»، اما از آنجا که علم الهی تابع معلوم نیست و علمی است سابق و ازلی و مقدم بر رخ داد افعیل بشری و رویدادهای جهانی، لذا مترجم به ویژه مترجمان جدید همه به این مسأله توجه کرده اند و آن را «خدا می دانست» یا «تا خداوند معلوم بدارد» ترجمه می کنند که دخالت دادن تفسیر در ترجمه است برای رفع یک محذور کلامی و عقیدتی.

در مورد ما نحن فیه هم حتماً ناقد محترم و خوانندگان گرامی توجه دارند که مخالفان اسلام و مسلمین، شبهه ای درباره معنای این آیه در میان آورده اند که میبیدی داستانش را به شیرینی نقل کرده است. می گوید یک یهودی نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت اگر مشکل معنایی این آیه را رفع کنی، من مسلمان می شوم. حضرت شبهه را به همین شیوه حل کردند که فرمودند مراد این نیست که مسلمانان که در نماز این آیه را مکرر تکرار می کنند در طریق هدایت و مهتدی نیستند، چرا هستند مراد این است که خداوند آنها را در همین طریق تثبیت فرماید اهدنا یعنی ثبتنا. و یهودی پذیرفت و اسلام آورد. در عصر جدید باز مخالفان، این شبهه را از نوزنده کردند و به مسلمانان سرکوفت می زدند که شما در طریق هدایت نیستید، زیرا در قرآنتان آمده است که خداوند ما را هدایت کن، و شما روزی بیش از ده بار این دعا و درخواست را به درگاه خداوند دارید. آری برای رفع این شبهه بوده است که به رهنمود مولی امیر المؤمنین و بزرگان مفسران فریقین، بنده این آیه را تفسیری ترجمه کرده ام. هر چه باشد، عیب تفسیری بودن، اگر اصولاً عیب باشد، از عیب شبهه افکندن، کم تر است. و من

ضرر کم تر را پذیرفته ام.

اما برای تأمل بیشتر ناقد دانشمند، که این همه به ریزه کاریهای نحوی علاقه دارند عرض می‌کنم اگر مراد خداوند این بود که «ما را به راست هدایت کن» بایست می‌فرمود: ﴿اهدنا الی الصراط المستقیم﴾ چون هدایت همیشه با «الی» به کار می‌رود. این افتادن «الی» بی حکمت نیست.

۲. [در مورد فقرة ۳ نقد]. بنده ﴿صراط الذین انعمت علیهم﴾ غیر المغضوب علیهم ﴿فاتحه، ۷﴾ را به این صورت ترجمه کرده ام: «راه کسانی که آنان را نواخته‌ای، آنان که از نظر انداخته‌ای» و در چاپ دوم «آنان نه» را به «نه آنان» تبدیل کرده‌ام. حال آنکه همان عبارت اول با ترجمه دقیق همخوان تر بود، اما همه خوانندگان آن فرق باریک را در نمی‌یافتند و فکر می‌کردند غلط چاپ است، لذا ناچار تغییرش دادم.

ناقد گفته است: «از نظر انداختن» معادل غضب کردن نیست. مراد ایشان این است که بنده هم باید کلیشه دار «غضب» را که در ﴿المغضوب علیهم﴾ هست به خشم ترجمه می‌کردم. اینکه خداوند خشم ندارد و اصولاً احوال و عواطف در ساحت ذات و صفات مقدس او راهی ندارد، مورد اجماع همه متکلمان اسلامی است. برای بنده مترجم که علاقه و انسی هم با مسایل کلامی دارد این مسأله همیشه مایه تأمل بوده است. و در مورد بعضی افعال الهیه به کمک متکلمان و مفسران پیشین، به نکته‌های قابل توجهی راه یافته‌ام. مثلاً به این نتیجه رسیده‌ام که - چنانکه اشاره شده - علم الهی غالباً به معنای معلوم داشتن است (بردیگران)، نه علم داشتن؛ یا اضلال الهی به معنای اینکه خداوند کسی را عالماً و عامداً گمراه می‌کند نیست. تعالی الله عن ذلك. بلکه به معنای ترك هدایت است. خداوند فاسقان و نافرمانان را بی‌راه می‌گذارد، یعنی به راه نمی‌آورد، نه آنکه به بیراهه می‌برد و گمراه می‌کند. این ترجمه را بنده مطرداً در سراسر ترجمه خود از قرآن کریم پیش گرفته‌ام. یا فی المثل برای اولین بار پس از هزار سال که از ترجمه فارسی قرآن کریم می‌گذرد، با دقت در معنی و کتب لغت دریافته‌ام که تشبیر به عذاب ﴿فبشرهم بعذاب الیم﴾ به معنای بشارت دادن و مزده دادن نیست و از خود قرآن کریم سند آورده‌ام که به معنای صرف آگاهانیدن و مطلق خبر دادن است. یا در مورد لعنت الهی هم باید تأمل جدید کرد. چنانکه بسیاری از صاحب نظران و مفسران کرده‌اند و لعنت خداوند را در جایی که می‌فرماید «لعنهم الله»، به معنای «خداوند آنان را از رحمت

خویش دور داشت» ترجمه می کنند. و گرنه اگر ترجمه کنیم «خداوند آنان را نفرین کرد»، معنای نازلی را ادا کرده ایم. و به خداوند حالت انسانی، آنهم منفی، داده ایم.

با این پیش زمینه فکری و معنایی بوده است که بنده غضب الهی را همان «از نظر انداختن» که خود تعبیری کنایی و استعاری است، ترجمه کرده ام. و گرنه ترجمه آن عبارت به «راه کسانی که آنان را مورد لطف قرار داده ای نه آنان که بر آنان خشم گرفته ای / مورد غضب قرار داده ای» به ذهن هرکسی می رسد، و همچو ارجح و اعتباری ندارد. و اگر در ترجمه ای بیاید فقط رفع تکلیف ندانم کارانه ای است و نه بیشتر و حق فصاحت معجزه آسای قرآن را ادا نمی کند.

۳. [در مورد نکته مربوط به شماره ۲ نقد سوره بقره] در ترجمه عبارت قرآنی ﴿ولو شاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم﴾ (بقره، ۲۰) آورده ام: «خداوند اگر می خواست شنوایی و بینایی شان را از بین می برد» ناقد محترم اشکال کرده اند که «لو» در اینجا معنای ماضی ندارد. پاسخ بنده سه وجه دارد: الف) خداوند اگر می خواست به جای «شاء»، «یشاء» می آورد. ب) این عبارت قرآنی در زمینه ای است که غالب افعال مربوط به گذشته است. پ) عبارت «اگر» دار، در فارسی هم همواره معنای ماضی مطلق نمی دهد: فی المثل کسی به کسی می گوید: آیا می توانی نظیر این خط را بنویسی، یا نظیر این شعر را بگویی، مخاطب او می تواند بگوید: «اگر می خواستم نظیر این خط را می نوشتم»، به جای آنکه بگوید (و برابر با همان است که بگوید) «اگر بخوام نظیر این خط را می نویسم یا نظیر این شعر را می سرایم». حاصل آنکه «لو شاء» باید به «اگر می خواست» ترجمه شود، چنانکه بزرگان گفته اند و به ترجمه درآورده اند، ولی معنای آن مقید به ماضی نیست.

۴. [در مورد نکته شماره ۴]. بنده در ترجمه ﴿وادعوا شهداءکم من دون الله﴾ (بقره، ۲۳) آورده ام: «و از یاورانتان در برابر خداوند، یاری بخواهید». ناقد محترم سه نکته بر این ترجمه سراسر گرفته اند. الف) شهداء به معنای یاوران نیست، بلکه به معنای گواهان است. ب) ادعوا به معنای یاری بخواهید نیست. پ) من دون الله به معنای غیر خداست و ترجمه پیشنهادی ایشان این است: و گواهان خود را غیر از خدا [برای این کار] دعوت کنید. ایراد ترجمه ایشان این است که این معنا را می دهد که گویی خداوند از گواهان ایشان است. تازه دعوت کردن از گواهان چه سودی دارد. از این فعل چه حاصلی برمی آید؟ گواهان اینان

همان آلههٔ دروغین اند. معلوم است که آنها را نمی شود دعوت کرد، و خداوند سخن به جد می گوید.

پیش از پاسخ علمی و فنی به این ایرادات، مقدمه ای باید عرض کنم. و آن این است که بنده در ترجمه اصولاً معنی گرا هستم، نه لفظ پرداز. تا از معنا و معنادهی جمله و عبارتی، آن هم در متن مقدس و مسؤلیت دار قرآن، مطمئن نشوم، گامی به جلو بر نمی دارم. واقعاً در سراسر بیش از ۶ هزار آیهٔ قرآنی، هرگز نفهمیده ترجمه نکرده ام. البته جایز الخطا بودن بنده در جای خود محفوظ است.

از سوی دیگر عادت بنده و روش احتیاط علمی ام این بود که قبل از اقدام به ترجمهٔ هر صفحه یا هر چند صفحه به چندین و چند تفسیر مراجعه کنم و فقط فهم و برداشت اولیهٔ خود را مبنا قرار ندهم. و لذا در هر روز در این چهار سال، در یک جلسهٔ ۸۷ ساعتهٔ کاری، ابتدا به مدت ۵-۶ ساعت تفسیر و منابع قرآن پژوهی مربوط به صفحات مورد نظر آن را به دقت می خواندم. و بسیار مواقع این بصیرت را به تجربه دریافتم که اگر به فهم و دریافت اولیهٔ خود اکتفا یا اتکا می کردم، بیراهه رفته بودم. منابع قرآنی هم بیش از حد عرفی در اختیارم بود. نزدیک به یک هزار متن قرآن پژوهی از جمله نزدیک به یکصد دوره تفسیر و چهل واژه نامهٔ قرآنی و منابع دیگر. چون نه مقلد بودم، نه مجتهد، شرط عقل این بود که عمل به احتیاط کنم. و خداوند صاحب قرآن آگاه است که در حد توفیق او و طاققت خود فروگذار نکرده ام. گاه بعضی از مترجمان، قرآن را سه ماهه ترجمه می کنند. اگر روزی پنج-شش صفحه ترجمه کنند، همین می شود، یعنی عملاً امکان دارد. اما بنده بیش از ده هزار ساعت برسر این کار نهاده ام و آن هم در طول مدت چهار سال. و بیش از حد متعارف به تتبع اهمیت داده ام و پرداخته ام. حواشی یا یادداشتهای ذیل صفحات ترجمهٔ قرآن، و واژه نامهٔ پایانی ترجمه که هرگز در تاریخ ترجمهٔ فارسی یا هر زبانی از قرآن کریم سابقه نداشته، گواه این امر است.

حال به پاسخ گویی آن موارد می پردازیم.

الف) شاهد که جمع آن اشهاد و شهداء است یک معنای آن گواه است، یک معنای دیگرش حاضر، یا حاضر و ناظر و به همین معنی هم کاربرد قرآنی دارد، و در اینجا خاص تر از آن به معنای یاور و مددکار و همدست است. صاحب مجمع البیان می نویسد:

«ابن عباس گفته است که شهداءکم، یعنی اعوانکم، وانصارکم. یعنی کسانی که به

شما در این تکذیب‌تان مدد می‌رسانند. و از آن جهت اعوان آنان را شهداء خوانده است. که آنان هنگام امداد و معاونت لاجرم حضور دارند. و شهید گاه به معنای مُشاهد است».

ب) اما دعا در اینجا به معنای مطلق خواندن نیست، بلکه کمک خواستن و استغاثه و یاری طلبی است. چنانکه ابن قتیبه که از ائمه ادب و از قرآن پژوهان بزرگ قرون اولیه اسلامی است، در تفسیر غریب القرآن خود آورده است: «در اینجا دعا به معنای استغاثه: کمک خواستن است» (از ریشه غوث و غیاث که کمک و فریادرسی و نظایر آن است). و شیخ طبرسی در مجمع البیان آورده است که در معنای این عبارت بهترین معادل همان است که ابن عباس آورده است یعنی استنصار. و خود او تصریح دارد که در اینجا دعا یعنی استغاثه، و دو شعر کهن عربی هم در این معنی شاهد آورده است.

پ) اما در مورد ﴿مَنْ دُونَ اللَّهِ﴾ این عبارت لغزشگاه بزرگ و هزار سألۀ مترجمان قرآن است. یک خدمت ناچیز اما قابل توجه بنده در این ترجمه، این است که دو معادل در «برابر خدا» و گاه «به جای خدا» را به کار برده ام. و از ترجمۀ مکانیکی قدما که به جای آن همواره می‌آوردند «غیر خدا» نجات یافته ام. و مترجمان قرآن از این به بعد قدر این معادله‌ها را می‌دانند. نکته مهم که نشان می‌دهد «غیر خدا» در اینجا و دهها مورد دیگر در ترجمۀ قرآن کریم، نادرست خواهد بود، این است که کاربرد آن، درست در همین جا تالی فاسد دارد. مگر خداوند گواه/شاهد/مددکار آنها (یعنی منکران صحت و حیاتی قرآن) است که استثناء می‌شود. بار دیگر ترجمۀ پیشنهادی ناقد را ملاحظه کنید: «و گواهان خود را غیر از خدا [برای این کار] دعوت کنید.» که بالصراحه حاکی از این است که گویی خداوند جزو گواهان آنهاست، یا نظراً ممکن باشد. حاصل آنکه ترجمۀ بنده از این عبارت در کمال صحت و دقت و با معنای سراسر است و از آراء بزرگانی چون ابن عباس، ابن قتیبه و شیخ طبرسی (و دهها تن دیگر که برای اختصار و شلوغ نشدن بحث، به آنها استناد نکردم) پشتوانه دارد. و ترجمۀ ایشان قیاسی و به اصطلاح نظرۀ اولی است، و چنانکه دیدیم در هر سه موارد، اشکال دارد.

اما خوب است نظر میبندی را هم از کشف الاسرار نقل کنیم: ﴿وادعوا شهداءکم من دون اللّٰه﴾ ای استعینوا بکبرائکم و امثالکم. به یاری گیرید این سران و مهتران شما که پناه و ایشان داده‌اید، و در مجامع و محافل شوند و شما را در تکذیب خدا و رسول معاونت می‌دهند،

دست در ایشان زبید، تا شما رایاری دهند به چنین سورتی آوردن...» (کشف الاسرار، ذیل آیه، نوبت دوم).

۵. [مربوط به فقره ۷ نقد]. بنده در ترجمه ﴿وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾ (بقره، ۳۶) آورده‌ام: «و گفتیم پایین روید- برخی دشمن یکدیگر» ناقد آورده است: «برخی دشمن یکدیگر یعنی نزاع و دشمنی در میان برخی از شما خواهد بود نه همه شما. در صورتی که ترکیب ﴿بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾ در زبان عربی به معنای «همه با یکدیگر دشمن» می باشد. و این ساختار در قرآن مکرر آمده است: ﴿الْاِخْلَاءَ يَوْمُنَدِّ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾ (زخرف، ۶۷) نه به این معناست که بعضی باهم دشمن خواهند بود، بلکه به این معناست که همگی، دو به دو باهم دشمن خواهند بود، یعنی رفاقت‌ها و دوستی‌های فیما بین در قیامت به دشمنی بدل می گردد...»

لازم نیست که مثال‌های بیشتر ایشان را که در همین جهت است نقل کنیم. آنچه نقل شد نه نقلاً درست است و نه عقلاً. بنده فرض کنیم در همین حد ناچیز هم عربی نمی دانم، اما کما بیش با مفاهیم قرآنی انس دارم. یا در حد رفع احتیاج شاید از عقل برخوردار باشم. اینکه می فرمایند، با هیچ کدام وفاق ندارد. آیا مُراد خداوند پس از هبوط آدم و حوا، این بود که آنان را از بهشت به زمین آواره کند و بفرماید همه دشمن همدیگر باشید. اگر چنین است پس چرا این حکم تکوینی یا تشریحی الهی عملی نشده است و این همه آدمها دو به دو و سه به سه و گروه گروه همدیگر را دوست دارند؟ این دشمنی سراسری انسانها با همدیگر چه لطفی دارد که خواسته خداوند باشد. و تازه آدمها باهمه عیب و ایراد اخلاقی که دارند، چه بسیار عشق و الفت و مهر و دوستی باهم دارند. از آن گذشته محال است که معنای آیه یا عبارت قرآنی الْاِخْلَاءَ... این باشد که در قیامت همه دوستان باهم دشمنند.

اگر علمای قرآن شناس و عربی دان همین یک ایراد ناقد را صححه بگذارند، بنده می پذیرم که چیزی از قرآن و ادبیت و عربیت نمی دانم. آری بعضی وقتها «بعض» به اضافه «من بعض» معنای همدیگر می دهد، اما بی تردید «بعض» در عربی و در قرآن کریم همان معنایی را دارد که حتی در فارسی امروز ما هم همان را دارد. این حرف و حکم غیر تحقیقی و مخالف عقل و نقل از ناقد دانشور که بعضی از اقوال انتقادیشان به واقع علمی و تحقیقی است کاملاً بعید است. انتظار ندارم در باب اینکه در این مورد اشتباه کرده اند، مطلبی در بیانات بنویسند، ولی

بیشتر با دوستان اهل علم، تحقیق و تفحص و مباحثه فرمایند. بنده به ضرس قاطع بر آنم که این ایراد ایشان ناوارد، و به کلی نادرست است.

۶. [مربوط به فقره ۸ نقد]. بنده در ترجمه ﴿اوفوا بعهدکم﴾ (بقره، ۴۰) آورده‌ام: «به پیمان من وفا کنید تا به پیمان خود با شما وفا کنم». ناقد محترم به این ترجمه سرراست که مطابق با همه ترجمه‌های فارسی و صحیح قرآنی است ایراد گرفته و گفته است ترجمه درست چنین است: «به پیمان من وفا کنید، به پیمان شما وفا می‌کنم». هیچ توجیه مقبول و معقولی برای دفاع از ترجمه پیشنهادی ایشان وجود ندارد. پیداست که جواب امر مجزوم است و در فارسی باید به مضارع التزامی یا عادی ترجمه شود، نه به مضارع استمراری چنانکه ایشان کرده است. حافظ به احتمال قریب به یقین در ترجمه منظوم این عبارت قرآنی می‌گوید: «نگاه دار سر رشته تا نگه دارد».

در قرآن کریم دهها بار این ساختار به کار رفته است: ﴿ادعونی استجب لکم﴾، ﴿اذکرونی اذکرکم﴾ و غیره. و اگر به مضارع استمراری ترجمه شود معنی فاسد می‌گردد. یعنی شرط مورد نظر خداوند، منتفی می‌گردد. مگر می‌توان لا بشرط گفت که خداوند به هر پیمانی یا عهدی وفا می‌کند. یا بدون دعا داعی را مستجاب می‌کند. اگر مقصود خداوند معنایی بود که مورد نظر ناقد است، دیگر شرط را مجزوم نمی‌کرد، بلکه آن را به صورت عبارتی عطف بر عبارت اول می‌آورد. آیا خداوند عهد خود را با کسانی که عهد شکن هستند هم وفا می‌کند؟ پیداست که نمی‌کند. پس لا بشرط نیست.

حاصل آنکه حرف ناقد و ترجمه پیشنهادی اش هم با قاعده نحوی همخوان نیست، هم با معنای قرآنی. به گمانم نه به استدلال بیشتر احتیاج هست نه به استناد و استشهاد به ترجمه‌های دیگر. اما تیمناً چند ترجمه را نقل می‌کنم:

۱. ترجمه تفسیر طبری: «وفا کنید پیمان من تا وفا کنم پیمان شما».

قرآن قدس که کهن‌ترین ترجمه موجود و مطبوع فارسی است، در اینجا یعنی در اوایل سوره بقره چند صفحه افتادگی دارد.

۲. ترجمه قرآن مورخ ۵۵۶ ق (تصحیح آقای دکتر یاحقی): «تمام کنی عهد من تا من تمام کنم عهد شما».

۳. تفسیر سوراآبادی: «و تمام به جای آرید پیمان مرا تا من تمام به جای آرم عهد شما را»

۴. تفسیر نسفی: «وتمام کنیت [=کنید] هرچه شما را فرمودم، تا تمام کنم آنچه شما را وعده کرده‌ام».
۵. تفسیر میبیدی / کشف الاسرار: «و باز آئید پیمان مرا تا باز آئیم شما را به پیمان شما».
۶. تفسیر ابوالفتوح: «وفا کنی به پیمان تا من وفا کنم به پیمان شما».
۷. تفسیر حسینی / مواهب علیه: «و وفا کنید به پیمان من تا وفا کنم به عهد شما».
۸. ترجمه شاه ولی الله دهلوی: «و وفا کنید پیمان مرا تا وفا کنم پیمان شما را».
۹. تاج التراجم: «و وفا کنید به عهد من، تا من نیز وفا کنم به عهد شما».
- علاوه بر ترجمه‌ها و تفسیرهای قدیم، ترجمه‌های جدید هم یکسره بر همین منوال است. و خلاف این ترجمه و این برداشت در هیچ ترجمه‌ای دیده نمی‌شود. تازه ترجمه‌بنده در همین عبارت یک مزیت بر همه ترجمه‌های دیگر دارد و آن اینکه «عهدکم» را «پیمان خود با شما» ترجمه کرده‌ام. و همه دیگران «پیمان شما» ترجمه کرده‌اند که خالی از مسامحه نیست. زیرا عهد دوم دیگر عهد انسان نیست بلکه عهد خداوند است با انسان.
- ناقد محترم از کمال حسن ظنی که به ترجمه این جانب دارد، حتی عبارات سراسر است و درست و درست‌تر از دیگران را هم عیناً می‌بیند.
۷. [مربوط به فقرة ۱۰ نقد] بنده در ترجمه ﴿و یستحیون نساءکم﴾ (بقره، ۴۹) آورده‌ام: «و دخترانتان را [برای کنیزی] زنده نگاه می‌داشتند». ناقد نوشته است: «نسوه و نسوان و نساء در زبان عربی به معنای زنان است نه دختران. البته فرعونیان پسران را می‌کشتند و دختران را باقی می‌گذاشتند. ولی ترجمه نساء به دختران نوعی خلط مفهوم با مصداق است».
- پاسخ ما این است که هم در زبان عربی و هم در زبان و نثر قرآن کریم «نساء» به معنای دختر به کار رفته است. اینکه خود ناقد پذیرفته است که در اینجا مراد از «نساء» دختران است، در واقع سخن از زبان ما می‌گوید. این نکته در میان مفسران اجماعی است که فرعونیان کودکان نوزاد پسر را می‌کشتند و کودکان نوزاد دختر را زنده می‌گذاشتند که بعد به کنیزی بگیرند یا با آنان نکاح کنیزدار کنند. منطقاً هم هر دختر را می‌توان نظر به جنسش زن خواند. ولی عکسش اشکال دارد و نمی‌توان هر زن را دختر خواند.
- در اینجا شق اول رخ داده است. ترجمه نساء به زن نه تنها روشنگر است، هیچ تالی فاسدی هم ندارد. اما ترجمه نساء در این مورد به زن یا زنان، مشکل‌زاست. زیرا خواننده

تصور می‌کند که زنانی که همسر یا مادر دیگران هستند می‌کشند. حال آنکه فرعونیان با این دو صنف کاری نداشتند. این میزان دخالت دادن عنصر تفسیری و عقل عرفی در ترجمه کلام الله، ناگزیر و حتی مطلوب است و مترجم عنصر تفسیر را به میزان یک در صد یا حتی کمتر در ترجمه خود دخالت داده است. ناقد هم که خلط مفهوم و مصداق و ترجمه و تفسیر را ناروا می‌داند خود در چند مورد از انجام این امر ناگزیر شده است که خواهیم دید.

بعضی از مترجمان فارسی (از جمله یکی از دقیق‌ترین آنان که شاه ولی الله دهلوی است) در اینجا نساء را به دختران ترجمه کرده‌اند. صاحب مجمع البیان می‌نویسد: معنای این عبارت این است که پسران را می‌کشند و دختران را [= بناتکم] را زنده باقی می‌گذارند. یعنی دختران را زنده نگه می‌داشتند که به کنیزی بگیرند و با آنان نکاح کنیزدار / برده‌وار کنند و این ناگوارتر از ذبح بود. اما خداوند نفرموده است «بناتکم» [= دختران] از آن روی که آنان را به اسم مایوول (آینده‌شان) نامیده است. همچنین گفته‌اند از جهت تغلیب فرموده است «نساءکم» که هم شامل زنان باشد و هم دختران زیرا هر دو گروه را زنده باقی می‌گذاشتند. چنانکه اگر هم بگوییم اقبل الرجال: مردان آمدند اگر هم در میان آنان پسرانی باشند، این تعبیر رواست. همچنین اسم نساء، هم بر بزرگسالان اطلاق می‌گردد، هم بر خردسالان (مجمع البیان، ذیل تفسیر همین آیه). به این دلایل بنده کاربرد کلمه دختران را در چنین متن و زمینه‌ای صریح تر و دقیق تر و بی‌اشکال تر از کلمه زنان می‌دانم.

۸. [مربوط به فقره ۱۱ نقد]. بنده در ترجمه ﴿وَاذْفُرْقْنَا بَكْمَ الْبَحْرِ﴾ (بقره، ۵۰) آورده‌ام: «و یاد کنید که دریا را برای شما شکافتیم». ناقد این ترجمه را نادرست دانسته، و ترجمه درست و پیشنهادی اش این است: «یاد کنید که دریا را به شما شکافتیم». این ترجمه اگر فارسی باشد، قابل قبول است. اما اشکالش این است که این باء سببیت در فارسی به تقلید صرف از عربی آمده، و طبیعی و معهود نیست. البته اگر هیچ وجه موجه دیگری برای فهمیدن معنای «بکم» جز باء سببیت نبود، کار مشکل بود. ولی یک پدیده زبانی در اغلب زبانهای طبیعی بشری وجود دارد و آن به جای هم‌دیگر به کار رفتن حروف اضافه است.

این بحث درباره بعضی حروف در قرآن کریم، عرض عریضی دارد. در این مورد ما نحن فیه هم بعضی از بزرگترین نحویان قرآن شناس، از جمله عکبری در املاء ما من به الرحمن، و ابو حیان غرناطی در تفسیر البحر المحيط یکی از جوهری که برای معنای «بکم» دارند این است

که مراد از آن «لکم» است. یعنی برای شما. و نیاز به آن تکلف و ترجمه «دریا را به شما شکافتیم» نیست. مسؤولیت مترجم درباره خوشخوانی نشر ترجمه و بوی ترجمه ندادن و مفهوم و متعارف در آمدن ترجمه - که همه دعاها برای این آمین است - یعنی همین یعنی انتخاب معنی دارترین و طبیعی ترین وجه در جایی که محتمل الوجوه است.

۹. [مربوط به فقره ۱۳ نقد] بنده در آیه ۶۷ بقره، و چند آیه پس از آن «بقره» را به «ماده گاو» ترجمه کرده ام. ناقد بر آن است که در اینجا سخن از مطلق گاو است، نه لزوماً گاو ماده/ ماده گاو، و تاء آخر کلمه بقره «تاء وحدت» است، نه تاء تأنیث.

نکته قابل توجهی است. و بنده هنگام ترجمه این آیه به آن توجه نداشتم. اما حالا که در این مسأله تأمل می کنم می بینم اثبات مدعای ناقد به این آسانی میسر است. زیرا اگر قرار بود در اینجا واقعاً سخن از ماده گاو باشد، لا محاله معادل عربی - قرآنی آن چیزی جز بقره نمی توانست باشد.

مهم تر اینکه داستان بقره که در سوره بقره از همین به بعد به میان آمده است، سابقه یا قرینه در کتاب مقدس دارد. یک سابقه آن در سفر اعداد، باب نوزدهم، آیات ۱۰۴۱، و سابقه دیگر در سفر تثیبه، باب بیست و یکم آیات ۱ تا ۱۰. بعضی از صفاتی که در قرآن کریم راجع به بقره آمده و نیز کارکرد اصلی آن به عنوان وسیله تعیین گناه یا بیگناهی، در این دو بخش از کتاب مقدس نیز مشاهده می شود. حال باید دید در کتاب مقدس صحبت از گاو مطلق است یا گاو ماده. به ترجمه ها نمی شود اعتماد کرد. در ترجمه عربی کتاب مقدس بقره آمده است. و در ترجمه فارسی گاو. از آن جهت نمی شود به ترجمه ها استناد کرد که باید دید پیشینه عبری و آرامی این کلمه در آنها از چه قرار است. و گرنه اگر می شد به ترجمه ها اتکا و اکتفا کرد، بنده به ترجمه های انگلیسی سوره بقره یا کتاب مقدس استناد می کردم که غالباً در اینجا از کلمه COW (گاو ماده) استفاده کرده اند. در حال حاضر این تحقیق را بیش از این نمی توانم ادامه بدهم. زیرا نیاز به متون اصلی (زبان اصلی) کتاب مقدس داریم.

۱۰. [مربوط به فقره ۱۶ نقد] بنده در ترجمه «ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون» (بقره، ۸۷)، آورده ام «گروهی را دروغگو انگاشتید و گروهی را کشتید». ناقد ایراد گرفته است که «دروغگو انگاشتن» (که با اشتباه چاپی به صورت دروغ انگاشتن در آمده) با تکذیب فرق دارد. گاهی به ترجمه های دیگر می اندازیم:

- ترجمه تفسیر طبری: (در برابر کلمه کذبتم): به دروغ داشتید.

- تفسیر میبیدی: دروغ زن دارید.

- تفسیر سوراآبادی: به دروغ می داشتید.

- ترجمه مورخ ۵۵۶ق: به دروغ زن داشتی.

- تفسیر ابوالفتح: دروغ زن دارید.

- تاج التراجم: دروغ زن دارید.

ملاحظه می شود که از ترجمه های قدیم نمی توان در ترجمه امروز/ امروزی استفاده کرد. حتی خود دروغ زن به جای دروغگو برای ما غریب است. داشتید یعنی قبول کردید/ (نگاشتید/ پنداشتید/ خواندید/ شمردید و نظیر اینها.)

- شاه ولی الله دهلوی: دروغگو داشتید.

- دکتر جلال الدین مجتبی: دروغگو شمردید.

- آقای فولادوند: دروغگو خواندید.

حاصل آنکه «دروغگو انگاشتید» کاملاً مفهوم و بی اشکال است. یک نکته باریک معنایی هم به سود «انگاشتید» در کار است و آن اینکه منکران و تکذیب کنندگان انبیاء چنانکه از قرآن کریم هم برمی آید پیرو ظن و گمانند. یعنی علم قطعی به دروغگو بودن انبیاء ندارند. و ناقد محترم مانند اغلب موارد در اینجا هم از پیشنهاد کردن جمله ای که خود صحیح می داند، خودداری کرده است. زیرا دیده است و می بینیم که هر عبارت دیگری دارای دقت و صحت آرمانی نیست.

واقعاً مگر ایراد و اشکال در ترجمه های فارسی قرآن و حتی ترجمه بنده این قدر قحط و نایاب است که باید به این مسایل کمرنگ و بی اهمیت پرداخت. اگر بنا بر گرفتن این ایرادهای بنی اسرائیلی باشد، بنده می توانم در ترجمه های دیگر دست کم دو هزار ایراد بگیرم. ولی ایراد باید اصولی و اساسی و تعالی دهنده ترجمه قرآن باشد.

۱۱. [مربوط به فقره ۱۷ نقد]. بنده در ترجمه ﴿بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله بغیاً﴾ (بقره، ۹۰) آورده ام: «بدا بدانچه آن را به جان خریدند که آنچه خدا فرستاده بود... انکار کردند» ایراد ناقد این است که اشترا در اینجا به معنای فروختن است نه خریدن. پاسخ ما چند وجه دارد. ۱. به جان خریدن یعنی جان خود را دادن و چیزی را

خریدن که بیانی استعاری است درست مانند بیان استعاری خود قرآن کریم. «بدا بدانچه خود را به آن فروختند» که ترجمه پیشنهادی ناقد است، به اندازه ترجمه این جانب مأنوس و متعارف نیست.

۲. دیگر اینکه اشترا در قرآن کریم و در زبان عربی هم به معنی خرید است و هم فروش. چنانکه ﴿ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم...﴾ (یعنی خداوند جان و مال مؤمنان را در ازاء بهشت از آنان خریده است) (توبه، ۱۱۱).

یا چنانکه کلمه «مشتري»، یعنی خریدار.

۱۲. [مربوط به فقره ۱۹ نقد] بنده در ترجمه ﴿هدی و بشری للمؤمنین﴾ (بقره، ۹۷) آورده‌ام: «راهنما و مژده بخش مؤمنان است». ناقد ایراد گرفته است که هر دو را به صورت اسم فاعل ترجمه کرده‌اند و خطاست، باید بگوییم: «هدایت و مژده‌ای برای مؤمنان است».

این همه لفظ‌گرایی از ناقد محترم بعید است. دانش‌آموزان هم می‌دانند که «هدی» یعنی هدایت، و «بشری» یعنی بشارت و مژده و دانشجویان رشته‌های عربی و ادبی هم می‌دانند که گاه مصدر به جای مشتقات خود به کار می‌رود. مثال معروفش در کتابهای نحوی زیدٌ عدلٌ است که یعنی زیدٌ عادلٌ. حالا به ادنی تأملی معلوم می‌شود که قرآن، هدایت و بشارت نیست، بلکه دربردارنده یا برخوردار یا راهبرنده یا همراه آورنده هدایت و بشارت است.

یکی از بزرگ‌ترین صاحب‌نظران مسایل نحوی قرآن، ابوحنیفان غرناطی در تفسیر معروفش البحر المحیط در این باره می‌نویسد: «این از مقوله قرار دادن مصدر به جای اسم فاعل است. چنانکه گویی فرموده باشد ﴿هادیاً و مبشراً﴾».

نمی‌دانم این مباحث و پاسخگویی‌ها برای خوانندگان و اهل ترجمه، به ویژه ترجمه قرآن کریم فایده‌ای دربردارد یا نه؟ همینقدر می‌دانم و می‌بینم که بیش از نیمی از ایرادات ناقد محترم کم‌اهمیت و غیر وارد است. دهها نکته دیگر هست که پاسخ‌های قاطع و مقنع دارد. ولی از اطالة کلام اندیشناکم. اگر مسؤولان دانشور بیانات صلاح بدانند، ان شاء الله دنباله این پاسخها را در مقاله بعدی عرضه خواهم داشت.